

داستان انتخاب یک کتاب توسط  
آقامعلم برای شاگرد مصدوم

# جام دوستی



نویسنده:

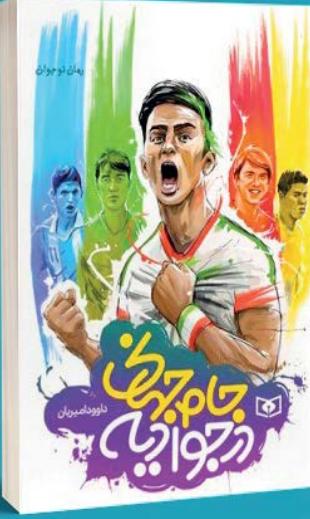
داوده‌امیریان

انتشارات:

قدیانی

صفحه ۳۶۸

تومان ۳۰۰۰



سالش بود و خیلی سخت بود که بشود شرایط ابرایش شرح داد که ممکن است تا آخر عمر نتواند دیگر حتی به درستی راه برود. چه برسد به این که بخواهد دوباره توی مستطیل سبز بازی کند. همین طور که سعید در حال تعریف کردن شاهکار گلش بود گفت: «خیلی خوب دیگه بسه. بین آقا معلم چی برات آورده؟» و دست کردم در پاکت گلداری که از آقای کتابفروش گرفته بودم و کتاب «جام جهانی در جوادیه» را در آوردم. کتابی با سایزی کوچک، خوش دست، خوشخوان و بسیار تو دل برو از دید سعیدی که کشته مرده فوتbal بود. هر چیزی که اسم فوتbal رویش بود، سعید را خوشحال می‌کرد. کتاب را که گرفت، برق شادی را در چشم‌هاشید بهوضوح دیدم. همان موقع صدای بچه‌ها که همراهی آورده بودم برای عیادت بلند شد. «آقا کاش ما هم پامون شکسته بود... آقا بدون شکستن پا هم هدیه میدین؟ آقا! پس ما چی؟» گفت: «بچه‌ها رعایت کنین و گرنه میان میندانزمنون بیرون... شما هاگل بزین، پاتون بشکنه، من براتون کتاب می‌خرم.» و بعد صدای انفجار خنده بچه‌ها بلند شد. برای این که ساکتشون کنم گفتمن: «خوب بچه‌ها میدونین که پشت جلد کتاب‌ها معمولاً اطلاعات مفیدی از کتاب‌ها رو در اختیار ما میدارن که بتونیم راحت‌تر انتخابشون کنیم. اگه دقت کنین این کتاب رو هم که آقای داوده‌امیریان نوشته با چند تا جمله خلاصه داستانش رو پشت جلد کتاب آورده. من خودم ماجراجی کامل داستان را از آقای کتابفروش پرسیدم به نظم خیلی جذاب باشه، اما حالا بدارید تا یه قسمتی از کتاب رو براتون بخونم: «الکس خنده کنان جلو آمد. اما با دیدن سینه سیاوش در جا خشکش زد. روی سینه سیاوش جای عمل جراحی و بخیه به خوبی دیده می‌شد... سیاوش سرخ شد و دستانش را روی سینه جمع کرد. الکس با تعجب پرسید: سینه‌ات را جراحی کرده‌اند؟ سیاوش سرتكان داد. به طرف شیلنگ آب که در یاچه افتاده بود رفت. سر و بدنش را با آب شست و بعد آب و توی استخرشیرجه‌زد. الکس هم داخل استخرشیرجه‌زد. سیاوش از دست خودش عصبانی بود. بی‌حوالی الکس لخت شده بود...». داشتم ادامه می‌دادم که پرستار آمد و تذکر تمام شدن وقت ملاقات را داد. بچه‌ها حسابی حالشان گرفته شد، چون باید می‌رفتند و سعید را با کتاب و آزوهاش تهامتی گذاشتند و من آزو کردم که ای کاش داستان سیاوش بتواند به سعید برای قبول شرایطش کمک کند.

میارم.» برای این که اطلاعاتم در مورد کتاب کامل باشد از آقای کتابفروش خواستم برایم داستانش را تعریف کند او که انگار قصه‌گویی را خیلی خوب بلد بود شروع کرد: «داستان خیلی جذابه واقعاً، یعنی شما خودتونم بخونین کیف می‌کنین دیگه چه برسه به بچه‌ها. داستان از جمع شدن به سری پسریجه دور هم شروع می‌شه که قصد دارند یه مسابقه فوتbal برگزار کنن، چون توی محله شون زمین درست و حسابی برای فوتbal نداشتند، همت می‌کنند و یه زمین رهاشده‌ای که توی محله شون بوده رو احیامی‌کنند. سیاوش شخصیت اصلی داستانه که با وجود دسن کمش دیلهم زیان انگلیسی اش رو گرفته. برای همین از طرف آموزشگاه بهش پیشنهاده‌امی کنند که مربی زیان فارسی پرسفیر کاناباشه، طی آشنایی سیاوش بالکس روایت جام جهانی شکل می‌گیره. داستان حول زندگی سیاوش می‌گردد و جام جهانی که قراره با دوستاش توی محله شون با تیمهای خارجی انجام بدن.» کتاب را توی دستم جایبه‌جا کردم و رفتم به طرف تخت سعید، با تمام انرژی که داشتم سلام و احوالپرسی کردم و در آغوشش گرفتم. سعید گفت: «آقا دیدین چی شد؟ گل آخر رو دیدین چطربوی زدم؟» من که منتظر بودم سعید از حال و روزش شکایت کند متوجه شدم و زدم زیر خنده. گفتمن: «آره بابا دمت گرم خیلی عالی بود.» سعید تازه چهارده

«همیشه حسرت خوردن، کارآدم‌های ضعیفه» این جمله، یکی از آن جمله‌های طلایی بود که مری پرورشی دبیرستان مان ورزشی زبانش بود. تا بچه‌ها می‌آمدند حرفی بزنند و در مردم موضوعی ناله کنند، می‌گفت: «بچه‌ها در هر کاری اول اندشت اشاره رو به طرف خودتون بگیرین خیلی از تنوستن‌ها و نرسیدن به آرزوها به خاطر تنبیلی خودمنه. میزان حسرت توی هر قدر هست بدونید به همون اندازه ضعیفید.» وقتی سعید را روی تخت بیمارستان دیدم این جمله‌ها بعد از سال‌ها برایم تداعی شد. سعید در جام فوتbal مدرسه از ناحیه پا به شدت آسیب دیده بود. دکتر خیلی امیدی به بهبود کامل سعید نداشت. استخوان پای راستش خرد شده بود. الان تنها کاری که باید برایش می‌کردیم، این بود که به او امیدواری بدیم، حتی اگر فایده‌ای نداشت.

قبل از آمدن به بیمارستان رفتم کتابفروشی رویه روی مدرسه و از آقای کتابفروش خواهش کردم کتابی را در مردم فوتbal به من معرفی کند. آقای کتابفروش که اول فکر کرده بود برای خودم کتاب رامی خواهیم، رفت و کتاب (رقن بزریل با شبستان) را که در مردم جام جهانی، المپیک و مبارزه برای دموکراسی است، آورد. با تعجب و خنده گفت: «ببخشید فراموش کردم بگم، برای سن نوجوان می‌خوام. آقا کتابفروش کمی سرخ و سفید شود و گفت: «اتفاقاً انتشارات قدیانی یه کتاب فوتbal حرفه‌ای داره که الساعه براتون



نجمه نیلی پور  
روزنامه‌نگار

## آگهی مناقصه یک مرحله‌ای شماره ۹۹/۲



منظفات

دانشگاه

های

علیم

میرزا

فراز

میرزا

علیم

میرزا